

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

| مرحله‌ی آماده‌سازی فایل | | | |
|-------------------------|----------------------|----------|---------------------------|
| پیاده‌سازی | تصحیح و ویرایش اولیه | ذکر مأخذ | ویرایش دوم |
| | | | تکمیل مأخذ و ویرایش نهایی |

مبحث زیارت اهل بیت علیهم‌السلام (ص ۳۱۲ ف ۱ - ص ۳۱۲ ف ۴)

در جلسه قبل، مبحثی را به پایان بردیم و در این جلسه به یاری خدا وارد مبحث جدیدی از کتاب "مصباح‌الهدی" می‌شویم به نام زیارت اهل بیت علیهم‌السلام. قبل از ورود به بحث، نکته‌ای را عرض کنم که بارها گفته‌ایم؛ اما یادآوری آن همیشه لازم است. در نظام احکام عبادی دین، باید همواره توجه داشت که هر عبادتی که به آن امر شده، تمرینی است برای اینکه روح آن عبادت را بر کلّ زندگیمان حاکم کنیم؛ یعنی اگر گفته شده در شبانه‌روز پنج نماز واجب بخوان، برای این است که کم‌کم روح نماز بر کلّ زندگی انسان حاکم شود و همان حال و هوایی که در هنگام نماز دارد، فضای کلّ بیست‌و‌چهار ساعت زندگی او را فرا گیرد. آن وقت نمازش، همان نماز دائمی می‌شود که قرآن به آن اشاره کرده است.^۱ باباطاهر هم گفته است: *خوشا آنان که دائم در نمازند. بر همین منوال، اگر خدا یک ماه روزه را مقرر کرد، این یک ماه تمرین است؛ مثل مانور آموزشی است که نیروهای نظامی برگزار می‌کنند؛ یک دوره‌ی آموزشی را طی می‌کنند و یک مانور و عملیات تمرینی هم انجام می‌دهند. این برای اصل است، خودش اصل نیست. کسب آمادگی است برای اینکه در میدان رزم بتوانند تاکتیک‌ها را به کار ببرند و از سلاح‌ها استفاده کنند و به این شکل، برزمنند و بجنگند. پس اگر گفته‌اند یک ماه رمضان را روزه بگیر، برای این است که روح روزه را بر تمام ماه‌های سال و بر تمام عمرت حاکم کنی. اگر گفته‌اند وقتی*

^۱ سوره‌ی معارج، آیه‌ی ۲۳: *الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ.*

مستطیع شدی، واجب است که یکبار حجّ به جا بیاوری، به خاطر این است که روح حجّ را تمرین کنی و یاد بگیری و سپس تمام زندگیت را به حجّ تبدیل کنی؛ چراکه «الحجّ قَصْدٌ»^۲. حجّ به معنی مقصد داشتن و هدفمند زندگی کردن است. به حاجی می‌گویند حاجی؛ چون مقصدش رفتن به مکه و زیارت خانه‌ی خداست. حال، انسان هدفمند، انسانی که در زندگی هدفش خود خداست و هدفمند زندگی می‌کند هم حاجّ است. پس سفر حجّ تمرینی است برای اینکه تمام زندگیت را به حجّ تبدیل کنی.

یکایک عباداتی که در دین داریم، تمرین است. این‌گونه نیست که مثلاً با خواندن پنج نماز در شبانه-روز، حقّ نماز ادا شده باشد؛ نه، حقّ نماز وقتی ادا می‌شود که همه‌ی بیست و چهار ساعت نماز شود و وقتی همه‌ی بیست و چهار ساعت نماز شد، چه می‌شود؟ خودت نماز می‌شوی، خودت تبلور نماز می-شوی؛ وقتی تمام دوازده ماه سالت روزه شد، خودت تبلور روزه می‌شوی، خودت صیام می‌شوی؛ وقتی همه‌ی عمرت حجّ شد، خودت حجّ می‌شوی؛ لذا امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «أنا صلوات المؤمنین و صیامهم»^۳؛ «أَنَا الصَّلَاةُ، أَنَا الصِّيَامُ، أَنَا الْحَجُّ، أَنَا الزَّكَاةُ». تمام اعمال عبادی را از این منظر نگاه کنید.

معنای قبول شدن عبادت هم این است که همین اتفاق بیفتد. وقتی نماز ما قبول است که بیست و چهار ساعت در نماز غوطه بخوریم؛ وقتی روزه‌ی ما مقبول است که همه‌ی عمر ما روزه باشد. روزه نه به این معنا که چیزی نخوریم و از مفطرات امساک کنیم؛ به این معنا که روح روزه بر زندگی ما حاکم باشد. مقبول بودن عبادت، یعنی روح روزه، حجّ و جهاد بر همه‌ی عمر ما حاکم باشد؛ والاّ یک عمر نماز بخوان؛ اگر نمازت فقط همان چند دقیقه‌ای باشد که نماز می‌خوانی و وقتی بیرون آمدی، نه خدایی، نه ذکری، نه توجهی، نه هدفمندی‌یی، نه زهتی، نه طهارتی، نه خضوعی، نه رکوعی و نه سجودی، در بقیه‌ی اوقات عمرت هیچ نباشد، یک عمر هم نماز خوانده باشی؛ چه فایده‌ای دارد؟ چه

^۲. ابن‌منظور، لسان‌العرب، ج ۲، ص ۲۲۶.

^۳. حافظ برسی، مشارق انوار الیقین فی اسرار امیرالمؤمنین علیه السلام، ص ۲۶۸.

اثری بخشید؟ این تمرین را می‌کنیم برای اینکه یاد بگیریم همه‌ی زندگی‌مان را نماز، روزه و حج کنیم. این نکته بسیار مهم است. در هریک از عبادات که خواستید تأمل و مطالعه کنید، توجه کنید که این عبادت چه نکاتی به من می‌آموزد که باید در همه‌ی زندگی‌م حاکم کنم.

از این منظر به زیارت هم می‌توان نگریست. زیارت هم یک تمرین است. اینکه شما به مشهد، کربلا، نجف، کاظمین، سامرا یا مدینه می‌روید به قصد زیارت، یک تمرین است. شما فقط چند روز آنجا هستی؛ ولی در این چند روز، تمرین می‌کنی که وقتی برگشتی، همه‌ی زندگی‌ت زیارت شود؛ همه‌ی زندگی‌ت را به زیارت تبدیل کنی. زیارت ظاهری تمرینی است برای این که زیارت باطنی حاصل شود. در صورت ظاهر، شما حرم اهل بیت علیهم‌السلام را زیارت می‌کنی؛ اما باید آماده باشی که از طریق این زیارت ظاهری، در باطن، خود اهل بیت علیهم‌السلام را زیارت کنی. زیارت حرم اهل بیت علیهم‌السلام دو روز، سه روز، پنج روز، یک ماه، دو ماه، هرچه باشد، بالاخره برمی‌گردد؛ اما زیارت باطنی، مستمر و همیشگی است. اگر از زیارت ظاهری به زیارت باطنی منتقل شدی، آن‌گاه حسّ حضور در محضر مولای خود را دائماً داری و دیگر لازم نیست حتماً در حرم باشی تا احساس حضور کنی. به یک تعبیر، همه‌ی عالم حرم می‌شود. پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند: زمین برای امت من مسجد است^۴؛ همه‌ی کره‌ی زمین؛ لذا مسلمانان در هر جای کره‌ی زمین می‌توانند سجده کنند؛ مسیحی‌ها نمی‌توانند. مسیحی‌ها اگر بخواهند عبادت کنند، حتماً باید به کلیسا بروند. یهودی‌ها اگر بخواهند عبادت کنند، حتماً باید به کنیسه بروند؛ اما شما هر جا که باشید، می‌توانید سجده کنید و نماز بخوانید. اسلام همه‌ی زمین را به مسجد تبدیل کرد. از زیارت ظاهری باید به جایی رسید که همه‌ی عالم را حرم اهل بیت علیهم‌السلام دید. هر جا هستید اگر توجه کنید، همان جا حرم اهل بیت علیهم‌السلام است، خانه‌ی خداست، مسجد است. همه‌جا خانه‌ی یار است چه مسجد چه کنشت. اگر آن توجه بیاید، همه‌جا را خانه‌ی خدا می‌بینید، همه‌جا حرم اهل بیت علیهم‌السلام است. بیت زیبایی را که مرحوم سیدبن طاووس فرمود بعد از زیارت روز جمعه‌ی امام عصر علیه‌السلام

^۴ «جُعِلَتْ لِأُمَّتِي الْأَرْضُ مَسْجِدًا»: شیخ صدوق، خصال، ج ۱، ص ۲۰۱ و مجلسی، بحارالانوار، مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۳۲۱.

می‌خوانم، بارها برای شما خوانده‌ام: «نَزِيلَكَ حَيْثُ مَا اتَّجَهْتُ رِكَابِي»؛ مرکب من به هر سمت رو بیاورد، در پایان راه وقتی از مرکبم پیاده می‌شوم، بر تو وارد می‌شوم؛ «نَزِيلَكَ حَيْثُ مَا اتَّجَهْتُ رِكَابِي وَ صَيْفُكَ حَيْثُ كُنْتُ مِنَ الْبِلَادِ»^۵؛ و در هر سرزمینی باشم و بر سر هر سفره‌ای که بنشینم، میهمان تو هستم یا بقیه‌الله. ببینید! همه‌جا را خانه‌ی خدا می‌بیند؛ همه‌جا را حرم ولی‌خدا می‌بیند. مگر قرآن نفرمود: «أَيْنَمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ»^۶؛ رویتان را از این طرف به هر طرف دیگر برگردانید، آن طرف دیگر هم وجه‌الله است. مگر جایی هست که خالی از حضور خدا و ولی‌اعظم خدا باشد؟ گفت:

به دریا بنگرم دریا تَه وینم به صحرا بنگرم صحرا تَه وینم
به هرجا بنگرم کوه و در و دشت نشان از قامت رعنا تَه وینم

زیارت تمرین است؛ می‌خواهد ما را به اینجا برساند. به حرم امام‌رضا علیه‌السلام می‌روی، تمرین می‌کنی که وقتی برگشتی، همه‌ی عالم برایت حرم امام‌رضا علیه‌السلام شود، همه‌ی عالم برایت حرم امیرالمؤمنین علیه‌السلام شود، همه‌ی عالم برایت حرم رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شود، همه‌ی عالم برایت حرم اباعبدالله علیه‌السلام شود. بنابراین، نکته‌ی کلیدی در درک بحث زیارت، این است که زیارت یک تمرین است؛ لذا در هر آموزه‌ای که در زیارت وجود دارد، تفکر کنید؛ ببینید مصداق فراگیر آن در کلّ زندگی چیست. هر کاری که در زیارت می‌کنید، ببینید مصداق فراگیرش در زندگی چیست؛ غسل زیارت می‌کنی، وضو می‌گیری، اذن دخول می‌خوانی، زیارت‌نامه می‌خوانی، نماز زیارت می‌خوانی، چیزی به مزور هدیه می‌دهی، هر کاری که می‌کنی، فکر کن بین مصداق فراگیر آن در کلّ زندگی چیست. اگر حرم امام‌رضا علیه‌السلام کلّ کره‌ی زمین شود، آن‌گاه در کلّ کره‌ی زمین چه باید کرد؟ این ادب را چگونه می‌توان به کلّ زندگی تعمیم داد؟ این نکته‌ی ظریف و مهمّی در بحث زیارت است.

^۵. سیدبن طاووس، جمال‌الاسبوع، ص ۳۹ و کلیات مفاتیح‌الجنان، زیارت‌روزجمعه.

^۶. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۱۵.

بنابراین، با همین رویکرد، فرازهای مبحث زیارت اهل بیت علیهم السلام را با هم می‌خوانیم؛ با این رویکرد که در جنبه‌ی ظاهری، حرم به همه‌ی زمین تعمیم پیدا کند و در جنبه‌ی باطنی، دیگر حرمی در کار نباشد؛ خود حضرت حضور داشته باشد و بتوانید او را ملاقات کنید؛ یعنی زیارت و دیدار باطنی حاصل شود؛ آنجا دیگر غیبتی نیست؛ حضور دائمی است؛ آنجا محضر همه‌ی اولیاء خداست. اگر انسان از سرزمین دل سر در بیاورد، زمین قلب مقرر فرمانروایی صاحب‌الامر است؛ آنجا غیر از صاحب‌الامر، کسی فرمانروایی نمی‌کند. آنجا غیبت معنی ندارد. غیبت مربوط به عالم خاک و عالم ظاهر است. اگر به آنجا نگاه کنید، می‌بینید که حاکمیت همیشه در دست حجت اعظم و ولی اعظم خداست. آنجا غیبت معنا ندارد. آنجا حسّ حضور را درمی‌یابید.

با این رویکرد که ذکر شد، فرازهای این مبحث را با هم می‌خوانیم؛ بدین امید که هم یادآوری و هم مایه‌ی تعمیق این آموزه‌ها در وجودمان باشد؛ و این مبحث، کمک‌کارمان باشد که از همان عوالم سردر بیاوریم؛ هم حرم را به همه‌ی عالم تعمیم دهیم و هم ضریح را به خود مزور و به حقیقتی که زیارت می‌شود، تبدیل کنیم؛ و زیارت ظاهری را به زیارت باطنی تبدیل کنیم.

🌸 زیارت یعنی حضور زائر نزد مزور. (۱۳:۵۶)

مزور اسم مفعول است؛ یعنی کسی که زیارت می‌شود. مثلاً به مشهد می‌روید و امام‌رضا علیه السلام را زیارت می‌کنید، به کربلا می‌روید و امام‌حسین علیه السلام را زیارت می‌کنید، به نجف می‌روید و امیرالمؤمنین علیه السلام را زیارت می‌کنید، به مدینه می‌روید و رسول‌الله صلی الله علیه و آله را زیارت می‌کنید. زیارت یعنی حضور زائر نزد مزور. شما به مشهد نمی‌روید که نزد ضریح و مرقد امام‌رضا علیه السلام بروید؛ ضریح، حرم و مرقد مطهر علی‌بن‌موسی‌الرضا علیه السلام را زیارت کنید. نه، زیارت یعنی حضور زائر نزد خود شخصی که می‌خواهد زیارتش کند؛ یعنی پیش خود علی‌بن‌موسی‌الرضا علیه السلام می‌روی، کنار مرقد، ضریح و مضجع آن حضرت نمی‌روی؛ بلکه در محضر خود علی‌بن‌موسی‌الرضا علیه السلام حضور پیدا می‌کنی. این نکته‌ی بسیار مهمی است. این حسّ حضور را انسان بتواند بر وجود خودش حاکم کند.

حضوری گر همی خواهی، از او غافل مشو حافظ متی ما تلق من تهوی، دع الدنيا و أهملها

حسّ حضور یعنی اینکه شما همین الان حضور خدا را در وجود خودت احساس کنی، حضور ولیّ اعظم خدا را احساس کنی. این حس غیر از این است که از نظر ذهنی بدانی که ولیّ اعظم خدا، وجه‌الله و عالم نیز همه وجه‌الله است و بنابراین، ولیّ اعظم خدا همه‌جا هست؛ و مثلاً، بدانی که همین‌جا در همین اتاق که ما نشستیم، محال است ولیّ اعظم خدا نباشد. اینها حرف است؛ محفوظات و الفاظ است. نه، اینکه حضور حضرت را حس کنی. این غیر از این است که بخواهی این بحث‌ها را از نظر ذهنی، علمی، فلسفی، عقلی و عرفان نظری و ... توضیح دهی. حسّ حضور چیز بزرگی است و باید آن را در حرم تمرین کرد تا ان‌شاءالله بعداً همه‌ی زندگی را بگیرد. در حرم کم‌کم انسان تمرین کند؛ تمرین کند که من در کنار حجت اعظم خدا حضور دارم. امام‌رضا علیه السلام اینجا هستند و من هم در کنار حضرت هستم؛ حضور حضرت را در حرم با همه‌ی وجود کاملاً حس کنی. آن‌گاه، اگر این حس به همه‌ی زندگی تعمیم پیدا کند، دیگر در تمام زندگی یک دقیقه هم از حضور حضرت غایب نمی‌شوی؛ دائماً در محضر حضرت هستی. اگر حضور خدا را در مسجد، در مسجدالحرام حس کنی و سپس کم‌کم این حضور را به همه‌ی زندگی تعمیم دهی، دیگر یک لحظه هم غایب نیستی؛ همیشه در محضر هستی. عالم محضر خداست. تو هم همیشه در محضر خدا هستی. این حسّ حضور را باید کم‌کم تمرین کرد؛ چون او که حاضر شد، دیگر منی برجا نمی‌ماند. گفت: تو آمد خرده خرده رفت من آهسته آهسته^۷. همین‌طور که او آهسته آهسته می‌آید، من آهسته آهسته می‌روم؛ چون من ظلمت هستم. همین تعین یک ظلمت و یک مرتبه از کدورت است. نور حضرت حق و نور ولیّ اعظم خدا که بیاید، تاریکی دائماً کم‌رنگ و کم‌رنگ‌تر می‌شود. آن حضور که تمام‌عیار شد، دیگر کو من؟ منی نماند. مقصود از فنا همین است. دیگر منی نماند. این تاریکی، منی ساخته بود. نور آمد و تاریکی رفت. من کجاست؟ همه او شد؛ همه اوست. کسی غیر او نماند. ملکه‌ی سبا به وزرا و مشاورانش گفت:

^۷ فیض کاشانی، دیوان اشعار.

«إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَ جَعَلُوا أَعْيُنَ أَهْلِهَا آذِنَةً»^۱: پادشاهان وقتی وارد سرزمینی می‌شوند، سرزمینی را فتح می‌کنند، آن سرزمین را تباہ و عزیزان آنجا را ذلیل و خوار می‌کنند. ترسید که سلیمان حمله کند و سرزمین او را بگیرد. گفت خودمان برویم عزت‌مندانه تسلیم شویم. آری، «إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا». خدا هم مَلِك است. این ملک به هر جا که وارد شود، آنجا بر باد رفته است؛ چون آنچه من ساخته بود، همین خطی بود که به دور خودم کشیده بودم. او که بیاید، دیگر این خط برجا نمی‌ماند. وقتی او با آن عظمت بیاید، خط که نمی‌تواند محدودش کند؛ خطها منهدم می‌شود؛ و منی برجا نمی‌ماند. او می‌ماند و بس. حضور زائر نزد مزور برای این است که آنجا حسّ حضور را تمرین کند؛ و کم‌کم این حس پررنگ می‌شود، پررنگ می‌شود، پررنگ می‌شود تا اینکه حضور حجّت خدا را می‌بیند و وقتی به حرم می‌رود و سلام می‌کند، از حضرت جواب می‌شنود. مگر کم بودند کسانی که می‌شنیدند؟ این همه از بزرگان نقل شده است! وقتی وارد حرم می‌شدند، حضرت را می‌دیدند. حضرت را می‌دیدند و هیچ چیز دیگر نمی‌دیدند. یعنی وقتی وارد حرم می‌شوی، فقط حضرت آنجاست، نه زائری هست و نه ضریحی؛ خود حضرت است و بس.

دیدید که آن شخص خدمت امام صادق علیه السلام عرض می‌کرد که خودتان را به من نشان دهید، خودتان را به من معرفی کنید. آن قدر اصرار کرد تا بالاخره حضرت به اصحاب فرمودند: دست و پایش را بگیرید و او را وسط آب بیندازید. پرتش کردند وسط آب. او شنا نمی‌دانست. چندین بار بالا آمد و پایین رفت و قلپ‌قلپ آب خورد. دفعه‌ی آخر که آمد بالا تا آخرین نفس را بکشد و غرق شود و بمیرد، حضرت فرمودند: دست و پایش را بگیرید و او را بیرون بیاورید. دفعات قبل از این مرحله، دست و پایش را می‌گرفتند و بیرونش می‌آوردند؛ اما باز به حضرت می‌گفت: خودتان را به من نشان بدهید. دفعه‌ی آخر که کار به اینجا کشید، دست و پایش را گرفتند و بیرون آوردند؛ این بار مثل بچه‌ی آدم نشست و هیچ نگفت. از او پرسیدند: دفعات قبل وقتی تو را بیرون می‌آوردیم، این جمله را می‌گفتی. چه شد که این

^۱ سوره‌ی نمل، آیه ۳۴.

بار نگفتی؟ عرض کرد که یا ابن رسول الله! دفعه آخر که سرم را بالا آوردم که برای همیشه پایین بروم، دیدم کره‌ی زمین مثل نقره‌ی خام، سفید است و یک سجاده روی آن افتاده است و شما روی آن سجاده نشست‌اید و در عالم، غیر از شما هیچ نیست^۱. اینها را داخل حرم خیلی راحت می‌شود دید. یک توجه که بیاید، می‌بینید که ضریح رفت، زوَّار هم رفتند و دیگر حرمی در کار نیست. علی بن موسی الرضا علیه السلام با تمام جمال و نورش تنها آنجا نشسته؛ کسی نمانده است. اگر زوَّار هم هستند، مثل آینه‌های داخل حرم هستند. چگونه عکس، داخل آینه می‌افتد؟ به هریک از زوَّار هم که نگاه می‌کنی، عکس علی بن موسی الرضا درون آن افتاده است. غیر علی بن موسی الرضا علیه السلام کسی در حرم نیست. پس زیارت یعنی حضور زائر نزد مزور.

اگر ان شاء الله خدا روزی کرد که داخل حرم به این حال دست پیدا کنیم؛ یعنی این همه سفر که به زیارت رفتیم، هر دفعه این حسّ حضور اندکی پررنگ‌تر شود تا اینکه لاقلاً داخل حرم حضور حضرت را کاملاً حس و لمس کنیم، اینجا تازه نقطه‌ی شروع است برای اینکه این حضور از داخل حرم به همه‌ی عالم تسرّی یابد؛ نه فقط کره زمین را؛ بلکه همه‌ی عالم از ملک و ملکوت و جبروت را دربرگیرد. آن وقت به روشنی احساس می‌کنیم که هیچ جا و هیچ نقطه‌ای از این عالم نیست مگر اینکه حجت خدا آنجا حضور دارد؛ و حضور حجت خدا در آن نقطه، اشدّ و اقوی است از حضور خود آن نقطه در آن نقطه؛ چون علّت اقوی از معلول است. پس زیارت یعنی حضور زائر نزد مزور. خدا توفیق دهد به زیارت که می‌رویم، به زیارت خود امام علیه السلام برویم، نرویم به زیارت مرقد مطهر امام علیه السلام.

🌸 هنگامی که زائر در وطنش قصد عزیمت به مرقد هریک از اهل بیت علیهم السلام می‌کند، صاحب آن مرقد ملائکه‌ای را به وطن آن زائر می‌فرستد تا او را همراهی کنند. آن ملائکه همراه با آن زائر به زیارت می‌آیند و بعد از اینکه قصد بازگشت نمود، همراه او می‌روند و او را به وطنش

^۱ مهدی طیب، مصباح الهدی، ص ۲۰۶.

می‌رسانند و به خدمت صاحب مرقد بازمی‌گردند و ایشان به آنها دستور می‌دهند که در حرم
بمانید و تا قیامت از طرف آن زائر به عبادت پردازید. (۲۴:۳۰)

فرضاً، شما از تهران تصمیم‌گرفتی بروی مشهد به زیارت علی‌بن‌موسی‌الرضا علیه‌السلام؛ یا بروی کربلا به
زیارت اباعبدالله علیه‌السلام. اولاً، همانطور که در کتاب "ره‌توشه‌ی دیدار" نوشته‌ام، اینکه دلت هوای حضرت
را کرد، فکر می‌کنی تو شروع‌کننده هستی؟ نه، حضرت دلشان برای تو تنگ شده است. دل حضرت
برای تو تنگ شده که یک دفعه دیدی دلت هوا کرد و دیگر نمی‌توانی جلوی خودت را بگیری، بی‌قرار
هستی، به این در و آن در می‌زنی که بلیطی تهیه کنی و هرطور شده، بروی. می‌گویی دیگر نمی‌توانم،
کلافه‌ام. این احساس متعلق به تو نیست، از آن طرف است. دل حضرت برای تو تنگ شده است؛
حضرت دلش برای دوستش تنگ شده. حال، وقتی زائر دلش هوا کرد و قصد زیارت کرد، حضرت
ملائکه را می‌فرستد. چند روزی که او مشغول آماده کردن خودش، گرفتن بلیط و بستن چمدان است،
ملائکه هم کنار او هستند؛ لذا او از همین‌جا زائر است؛ از همین‌جا که قصد زیارت کرد، در محضر
علی‌بن‌موسی‌الرضا علیه‌السلام است. اگر چشم باز باشد، خدا شاهد است می‌بیند که از همین‌جا زائر است.
زیارت او تمام است. این چند روز را اینجا با ملائکه سر می‌کند؛ لذا حال و هوایش هم عادی و معمولی
نیست. دیده‌اید زواری که می‌خواهند به عتبات بروند، چه حالی دارند! سرمستند؛ هم خودشان حال
عجیبی دارند و هم دیگران را اصلاً از پای درمی‌آورند. به هرکس می‌گویند می‌خواهم بروم کربلا، منقلب
می‌شود. گویا خودش -پناه بر خدا- امام حسین علیه‌السلام شده و اطرافیانش دارند امام حسین علیه‌السلام را
می‌بینند؛ چراکه ملائکه‌ای که حضرت فرستاده‌اند، همراه او هستند. این ملائکه همراه زائر می‌آیند و او
را فرضاً به کربلا می‌رسانند. سپس خدمت حضرت اباعبدالله علیه‌السلام عرض می‌کنند که زائران را آورديم.
چه امر می‌فرمایید؟ حضرت می‌فرمایند: همراه او در حرم زیارت کنید و عبادت انجام دهید. ثواب
همه‌ی زیارت‌ها و عبادت‌هایی هم که انجام می‌دهید، از آن این زائر است؛ چون همانطور که می‌دانید،
ملائکه رشد ندارند. ملائکه در هر مرتبه‌ای که آفریده شده‌اند، در همان مرتبه می‌مانند؛ «وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ

مَقَامٌ مَعْلُومٌ^{۱۰}؛ هریک از آنها جایگاه و مرتبه‌ی مشخصی دارند؛ نه بالاتر می‌روند و نه پایین‌تر؛ لذا حضرت می‌فرمایند: در مدتی که این زائر در کربلاست، در کنار او بمانید. با او زیارت و عبادت کنید و همه‌ی اجر اعمالتان هم متعلق به اوست. تا اینکه زائر بار سفر می‌بندد که برگردد. در این لحظه، حضرت به آن ملائکه می‌فرماید: مشایعتش کنید، همراه او بروید و او را به وطنش برسانید؛ لذا این ملائکه همراه او می‌آیند و او را به وطنش می‌رسانند. و بعد از اینکه قصد بازگشت نمود، همراه او می‌آیند و او را به وطنش می‌رسانند و به خدمت صاحب مرقد بازمی‌گردند. وقتی این ملائکه این زائر را به شهر و خانه‌اش رساندند، به خدمت حضرت اباعبدالله علیه السلام برمی‌گردند و ایشان به آنها دستور می‌دهند که در حرم بمانید و تا قیامت از طرف آن زائر به عبادت پردازید. این ملائکه به حرم برمی‌گردند و تا قیامت مشغول عبادت هستند و همه‌ی ثوابش هم متعلق به این زائری است که به زیارت آمد.

در تأیید این مطلب، روایتی می‌خوانم که در "کتاب‌المزار" "بحار" مرحوم علامه مجلسی آمده است. در زیارت اباعبدالله‌الحسین علیه السلام بابی دارد با این عنوان: «أَنَّ الْأَنْبِيَاءَ وَالرُّسُلَ وَالْأئِمَّةَ وَالْمَلَائِكَةَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ يَأْتُونَهُ عَ لَزِيَارَتِهِ وَ يَدْعُونَ لَزْوَارِهِ وَ يَسْتَبْشِرُونَ لَهُمْ»؛ یعنی انبیاء، مرسلین، ائمه علیهم السلام و ملائکه که صلوات خدا بر همه‌ی آنها باد، به زیارت حضرت اباعبدالله می‌آیند و برای زوَّار حضرت دعا می‌کنند و به آنها بشارت خیر می‌دهند و برای آنها شادمانی می‌کنند. در حدیث شصت و دوم از این باب، به نقل از صفوان جمَّال که از اصحاب امام‌صادق و امام‌کاظم علیهما السلام بود، آمده است:

«إِنَّ الرَّجُلَ إِذَا خَرَجَ مِنْ مَنْزِلِهِ يُرِيدُ زِيَارَةَ الْحُسَيْنِ عَ شَيَّعَتْهُ سَبْعُمِائَةِ مَلَكٍ مِنْ فَوْقِ رَأْسِهِ وَ مِنْ تَحْتِهِ وَ عَنْ يَمِينِهِ وَ عَنْ شِمَالِهِ وَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ حَتَّى يُبْلِغُوهُ مَأْمَنَهُ فَإِذَا زَارَ الْحُسَيْنَ عَ نَادَاهُ مُنَادٍ قَدْ غُفِرَ لَكَ فَاسْتَأْنِفِ

۱۰. سوره‌ی صافات، آیه‌ی ۱۶۴.

الْعَمَلُ ثُمَّ يَرْجِعُونَ مَعَهُ مُشِيعِينَ لَهُ إِلَى مَنْزِلِهِ فَإِذَا صَارُوا إِلَى مَنْزِلِهِ قَالُوا نَسْتَوْدِعُكَ اللَّهُ - فَلَا يَزَالُونَ يَزُورُونَهُ إِلَى يَوْمِ
مَمَاتِهِ ثُمَّ يَزُورُونَ قَبْرَ الْحُسَيْنِ ع فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ ثَوَابُ ذَلِكَ لِلرَّجُلِ»^{۱۱}.

امام صادق علیه السلام فرمودند: وقتی که شخص از منزلش به قصد زیارت امام حسین علیه السلام خارج می‌شود، هفتصد ملک از بالای سرش، از زیر پایش، از سمت راستش، از سمت چپش، از پیش‌رویش و از پشت سرش او را مشایعت می‌کنند. در واقع، او در لفافی از ملائکه است؛ شش جهتش را ملائکه گرفته‌اند. «حَتَّى يُبْلِغُوهُ مَأْمَنَهُ»: تا اینکه او را به مأمن خودش، به کربلا می‌رسانند و در حرم به امام حسین علیه السلام تحویل می‌دهند. «فَإِذَا زَارَ الْحُسَيْنَ ع ناداهُ مُنَادٍ»: وقتی این زائر، امام حسین علیه السلام را زیارت می‌کند، منادی بی‌ندا می‌دهد: «قَدْ غُفِرَ لَكَ»: خدا همه‌ی گناهانت را بخشید. «فَاسْتَأْنِفِ الْعَمَلَ»: دوباره اعمالت را از سر شروع کن. پرونده‌ی قبلیت را که آن همه خرابکاری در آن بود، پاره کردیم و دور ریختیم و یک پرونده‌ی صاف، پاک و تمیز برایت باز کردیم. حالا شروع کن و از سر بگیر؛ مثل اینکه تازه از مادر متولد شده‌ای؛ هیچ گناهی نداری. عمل را از سر بگیر. «ثُمَّ يَرْجِعُونَ مَعَهُ مُشِيعِينَ لَهُ»: بعد همراه این زائر برمی‌گردند، او را از کربلا تا خانه خودش، در هر شهر و کشوری که هست، مشایعت می‌کنند. سپس می‌گویند: «نَسْتَوْدِعُكَ اللَّهُ»: ما داریم می‌رویم؛ تو را به خدا می‌سپاریم. از او خداحافظی می‌کنند و برمی‌گردند. «فَلَا يَزَالُونَ يَزُورُونَهُ إِلَى يَوْمِ مَمَاتِهِ»: این ملائکه به کربلا برمی‌گردند و تا روزی که این شخص از دنیا برود، پیوسته مشغول زیارت هستند. «ثُمَّ يَزُورُونَ قَبْرَ الْحُسَيْنِ ع فِي كُلِّ يَوْمٍ»: و پس از مرگ این شخص، این ملائکه هر روز قبر امام حسین علیه السلام را زیارت می‌کنند «وَ ثَوَابُ ذَلِكَ لِلرَّجُلِ»: و ثواب زیارت‌های این ملائکه در دوران عمر این زائر و روزگاران پس از مرگش، همه از آن اوست.

زیارت اباعبدالله علیه السلام و سایر اهل بیت علیهم السلام خیلی بزرگ است! خیلی بزرگ است! عظمت آن برای ما قابل تصور نیست. آن قدر بزرگ است که از شدت بزرگی به نظر شخص نمی‌آید. یک‌وقت چیزی آن قدر ریز

^{۱۱} ابن قولویه، کامل‌الزیارات، ص ۱۹۰ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۶۸.

است که به نظر فرد نمی‌آید و انسان نمی‌تواند آن را ببیند؛ یک‌وقت هم چیزی آن قدر بزرگ است که انسان نمی‌تواند آن را ببیند؛ از دایره و وسعت دید انسان خارج است. زیارت اهل بیت علیهم‌السلام به قدری عظیم و بزرگ است که از شدت عظمت دیده نمی‌شود و لذا قدرش را نمی‌دانیم. نمی‌دانیم چه عنایت عظیمی است که انسان به کربلا برود! خدا می‌داند که چقدر عظیم است!

🌸 حرم اهل بیت علیهم‌السلام بوی وطن می‌دهد و زائر در آن احساس راحتی می‌کند؛ لذا اغلب زائر اولین باری که از راه می‌رسد و به حرم مشرف می‌شود، بعد از زیارت خوابش می‌گیرد و همان‌جا چرتی می‌زند. علتش این است که روح احساس آسایش می‌کند. به بیان دیگر، امام به او می‌گویند: خیلی در راه خسته شده‌ای، اول کمی استراحت کن تا خستگی‌ات بیرون رود، بعد به دیدار و گفتگو با ما پرداز. (۳۴:۳۵)

انسان وقتی جایی غریب افتاد، ناراحت است؛ اما وقتی به وطن برگشت، نفس راحتی می‌کشد. مؤمن هم همین‌طور است. مؤمن در دنیا غریب است. در دعای ابوحمزه ثمالی در سحرهای ماه رمضان خوانده‌اید: «لِزَحْمٍ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا غُرْبَتِي»^{۱۲}: خدایا در این دنیا به غربت من رحم کن. من در این دنیا غریبم. پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند: «بَدَأَ الْإِسْلَامُ غُرْبًا وَ سَيَعُودُ غُرْبًا فَطُوبَى لِلْغُرْبَاءِ»^{۱۳}: اسلام با غربت کارش را آغاز کرد و به زودی دوباره به غربت می‌افتد؛ اسلام حقیقی غریب می‌شود. بعد فرمود: «فَطُوبَى لِلْغُرْبَاءِ»: خوشا به حال غریبان! مؤمن در دنیا غریب است.

من از دیار حبیبم نه از دیار غریب مهیمن‌ا به رفیقان خود رسان بازم

اینجا دیار غریب است. من از دیار حبیبم. دیار حبیب وطن من است. آن وطن مشخصات جغرافیایی ندارد.

^{۱۲}. کفعمی، مصباح، ص ۵۹۷ و محدث‌قمی، مفاتیح‌الجنان، دعای ابوحمزه‌ی ثمالی.

^{۱۳}. مجلسی، بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۱۳۶.

آن وطن مصر و حجاز و شام نیست آن وطن جایی است کان را نام نیست

ما متعلق به آنجا هستیم؛ لذا مؤمن در دنیا احساس غربت می‌کند؛ غریب است. وقتی به حرم اهل بیت علیهم‌السلام می‌رویم، بوی وطن می‌دهد. حرم اهل بیت علیهم‌السلام بوی وطن می‌دهد لذا انسان وقتی وارد حرم اهل بیت علیهم‌السلام می‌شود، احساس راحتی و سبکی خاصی می‌کند.

لذا اغلب زائر اولین باری که از راه می‌رسد و به حرم مشرف می‌شود، بعد از زیارت خوابش می‌گیرد و همان‌جا چرتی می‌زند. غالب شما این را تجربه کرده‌اید. همه‌ی ما دیده‌ایم؛ مخصوصاً دفعه‌ی اول اگر سفر زیارتی سفر خسته کننده‌ای هم بوده باشد، زائر خیلی خسته شده است؛ هم خستگی عالم کثرت و غربت از عالم وحدت، و هم خستگی ظاهری جسمانی راهی که طی کرده است. حالا با همان خستگی به حرم رفته تا سلامی خدمت حضرت بدهد. همان‌جا از شدت لطافت، خنکا و آرامشی که در آن فضا هست، کم‌کم سست می‌شود و چرتش می‌گیرد و بی‌اراده خوابش می‌برد. با اراده خوابیدن در مسجد و حرم کار خوبی نیست، مکروه است؛ اما این فعل خودش نیست؛ فعل ربوبی است. به فعل ربوبی که استحباب، کراهت، وجوب، حرمت، حلیت و اباحه تعلق نمی‌گیرد. فعل ربوبی است، فعل حق است، فعل او نیست. اینکه قلب شما ضربان دارد، مستحب است یا مکروه؟ واجب، حرام یا مباح است؟ هیچ‌یک از احکام خمسه‌ی تکلیفیّه به ضربان قلب شما تعلق نمی‌گیرد. فعل شما نیست، کار شما نیست، در حوزه‌ی اختیار و اراده‌ی شما نیست. او هم بی‌اختیار خوابش می‌برد. آری، ادب این است که انسان در مسجد و حرم اهل بیت علیهم‌السلام نخوابد؛ اما اینجا بیرون از حوزه‌ی ادب است؛ ناظر بر فعل عبد نیست؛ فعل ربوبی است. خود صاحب حرم او را خوابانده است.

علتش این است که روح احساس آسایش می‌کند و به بیان دیگر، امام به او می‌گویند: خیلی در راه خسته شده‌ای. اول کمی استراحت کن تا خستگی بیرون رود، بعد به دیدار و گفتگو با ما پرداز. این چرت اثر این است که حرم بوی وطن می‌داد. آنجا احساس راحتی کرد. گویا از همه‌ی اضطرابات و هیجانات عالم طبیعت یک‌باره نجات پیدا کرد و به فضای آرامی رفت؛ لذا خوابش

هم برد. حال، بوی وطن احساس کردن در حرم اهل بیت علیهم السلام را تعمیم دهید، اگر ان شاء الله روزی همه‌ی عالم را حرم اهل بیت علیهم السلام دیدیم، آن وقت این آرامش را در همه‌ی زندگی خواهیم داشت.

✿ همانطور که وقتی میهمان یا زائری تازه از راه می‌رسد و به حرم ائمه علیهم السلام مشرف می‌شود، ائمه علیهم السلام دستی به سرش می‌کشند و او خوابش می‌گیرد و در حرم چرتی می‌زند که در واقع خود امام او را خوابانده است تا خستگی راه از بدنش بیرون برود و برای ملاقات و گفتگو با امام آمادگی پیدا کند. در برزخ هم ما می‌خواهیم تا خستگیمان برطرف شود و برای وارد شدن به بهشت آماده شویم. در بهشت خواب وجود ندارد. (۴۱:۱۱)

اینکه می‌گوییم همه‌ی عالم را حرم ببینید، یک مصداقش اینجاست. نگاه وقتی تعمیم پیدا کند، همه‌ی عوالم را می‌گیرد. همان چیزی که در داخل حرم تمرین و تجربه کردی، حالا همه‌ی عالم را گرفت؛ همه‌ی عوالم را گرفت. دنیا دار غربت بود. از این دنیا کوچ کردی و رفتی. در برزخ تو را خوابانند. گفتند خستگی در برود تا آمادگی دیدار و ملاقات با حق متعال و با وجه‌الله اعظم را در قیامت پیدا کنی. آنجا که رفتی، دیگر خوابی در کار نیست. در دنیا کم بخوابید. در برزخ راحت بخوابید. در قیامت هم دیگر از خواب خبری نیست. در قیامت فقط بیداری است؛ آنجا کسی نمی‌خوابد. قیامت نه شب دارد، نه خواب دارد، نه مریضی دارد، نه پیری، نه فقر، نه درد و نه غصه. هیچ ندارد. البته این نداری‌های قیامت، همه‌اش دارایی است؛ فقر ندارد، درد ندارد، مرض ندارد. نیستی به آنجا راه ندارد. مرگ را به شکل یک گوسفند سر می‌برند و تمام می‌شود. آنجا مرگی راه ندارد. لذا اگر کسی هم در سیر باطنی، این مسیر را طی کند، همین اتفاق برایش می‌افتد. از قیامت که سر درآورد، دیگر خواب ندارد؛ تمام شد. اینکه گفته‌اند در دنیا کم بخواب، برای این است که تمرین نخوابیدن بکنی، خواب که چیز خوبی نیست. این همه روایات از اهل بیت علیهم السلام داریم که در دنیا کم بخوابید. قرآن به خود پیغمبر فرمود: «فَمِ اللَّيْلِ إِلَّا قَلِيلًا»^۴: شب‌ها را بیدار باش، مگر اندکی از شب را. کم بخواب تا

^۴. سوره‌ی مزمل، آیه‌ی ۲.

کم کم عادت کنی که اصلاً نخوابی. وقتی عادت کردی که اصلاً نخوابی؛ یعنی قیامت. دیگر اصلاً نمی خوابی. لذا پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «تَنَامُ عَيْنِي وَ لَا يَنَامُ قَلْبِي»^{۱۵}: فکر نکنید که من می خوابم. من خواب ندارم. پلک هایم را روی هم می گذارم؛ والا دلم بیدار است. من رسول الله که خواب ندارم؛ چون پیغمبر در قیامت است. وجود خود ایشان قیامت است. وجود خود رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قیامت است؛ لذا آثار قیامت را هم دارد؛ خواب ندارد؛ سایه ندارد. پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سایه نداشتند. هر جا که بودند و نور از هر طرف که می تابید، حضرت سایه نداشتند؛ چون خود حضرت منبع نور است. همه ی نورهای دیگر شعاع نور رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است. آنجا سایه ندارد. در قیامت سایه نیست و لذا رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در همین عالم هم که بودند، سایه نداشتند.

در هر حال، این تمرین بود. تمرینی در حرم حضرت کردیم. حضرت دستی به سرمان کشیدند، احساس وطن کردیم. چرتی زدیم و بیدار شدیم. حالا که بیدار شدی، دیگر سرزنده عبادت کن. حالا حضرت را زیارت کن. در قیامت هم همین است.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ

^{۱۵}. مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۱۸۹.